

تأثیر قرآن و فرهنگ اسلامی در زبان و ادب فارسی

تا سده پنجم هجری

سید محمد حسینی

درباره تأثیر فرهنگ اسلامی (قرآن، حدیث و دیگر مظاهر اسلامی) در زبان و ادب پارسی در قرنهای یکم و دوم هجری و حتی تا اواخر قرن سوم، آگاهی سنجیده و قابل اعتماد که بر پایه سندهای معتبر کتبی به دست آمده باشد، نداریم. این دوره به ویژه دو قرن نخستین آن، به بیان آقای دکتر محمدی، دوره انتقال^۱ و به تعبیر آقای دکتر زرین کوب، دو قرن سکوت نامیده شده است. به کمک قرائن موجود در زبان و ادبیات فارسی یعنی در نمونه‌هایی از زبان و ادب گفتاری این دوره که گاه‌گاه در لابه‌لای نوشته‌های دوره اول تاریخ و ادب پارسی و نیز در پاره‌ای از نوشته‌های تاریخی و ادبی به زبان عربی به چشم می‌خورد^۲، می‌توان حدس زد که تأثیر فرهنگ اسلامی به ویژه قرآن

۱- تاریخ و فرهنگ ایران ص ۶.

۲- در کتابهایی مانند: البیان و التبيين جاحظ عيون الأخبار ابن قتیبه؛ تاریخ طبری؛ شماری از دیوانهای شاعران عرب زبان مانند منتبئی (ج ۴/ ۲۳۰، ۴۸۷)؛ ضحی‌الاسلام و ظهیرالاسلام أحمد امین (ج ۱/ ۵۱۵۳؛ ۲/ ۲۴۷-۲۸۴)، نمونه‌ها و قرینه‌هایی هست که نشان می‌دهند تأثیر قرآن کریم و دیگر مظاهر فرهنگ اسلامی در این دوران، در زبان و ادب پارسی، کم بوده است.

و حدیث در زبان و ادب فارسی در این دوره چندان نبوده است. چنین پیداست که تأثیر این دو سرچشمه بزرگ فرهنگ اسلامی در زبان و ادب فارسی، در همه استانهای پهناور ایران آن روز، یکسان و یکنواخت نبوده است. در اینجا منظور از استانهای ایران، همان چهار بخش پهناور روزگار ساسانی است که از روزگار خسرو انوشیروان به این سو، هر یک از آنها را يك استان می‌گفتند. در تاریخ سیستان آمده است:

«و این جمله را [سرزمین ایران را] به چهار قسمت کرده‌اند: خراسان و ایران و نیمروز و باختر [یا باکتریا-بلخ]. هرچه حدّ شمال است باختر گویند و هرچه حدّ جنوب است نیمروز گویند و میانه اندر، به دو قسمت شود: هر چه حدّ مشرق است خراسان گویند و هرچه حدّ مغرب است، «ایران شهر»^۱.

نام عراق نیز معرب همین نام «ایران» است که گویا از «ایران ریج» یا «ایران ویگ» معرب گشته^۲. استان ایران یا به تعبیر ابن خرداد به «دل ایران شهر»^۳ (عراق) به سبب نزدیکی به عربستان خاستگاه اسلام و نیز اسکان گروههای بسیاری از عربهای مسلمان در شهرها و نواحی مختلف آن، زودتر از استانهای دیگر ایران از زبان عربی و قرآن و حدیث، اثر پذیرفت. متأسفانه باید گفت در بیشتر شهرهای این استان که همه خاک عراق امروزی را دربر می‌گیرد، از اواسط قرن دوم هجری به این سو، زبان عربی جایگزین زبان فارسی شد. از این رو ناگفته پیدا است که تأثیر قرآن و فرهنگ اسلامی در زبان و ادب پارسی این استان، از موضوع این بحث بیرون است.

در دوران انتقال از فرهنگ ساسانی به فرهنگ اسلامی (در دو سده اول هجری)، در بخشهای دیگر استان ایران شهر مانند کردستان (نه کردستان عراق)، خاوران (خوروران) و نواحی دیگر این استان می‌توان گفت زبان عربی و ترکیبهای حدیث و قرآن در زبان فارسی چندان نفوذ نداشته است. ولی بخشهای دیگر فرهنگ اسلامی بی‌گمان در

۱- تاریخ سیستان، تصحیح محمدتقی بهار ص ۲۲ و ۲۵.

۲- المعرب، جوالیقی ص ۲۳۱ (متن و پانویس)؛ معجم البلدان، یاقوت ۶۲۹/۳، بلدان الخلافة الشرقية Le Strange ص ۴۰-۴۱ (متن و پانویس). در این کتاب وجوه گونه‌گونی برای تعریب لفظ عراق، یاد شده است.

۳- المسالك و الممالك ص ۲۳۴.

این دوران در استان ایران شهر، در حال گسترش بوده است. دربارهٔ انگیزه‌های راه نیافتن واژه‌ها و ترکیب‌های عربی به زبان و ادب فارسی در این دوران، گذشته از عواملی چون دشواری زبان عربی، نیرومندی زبان فارسی نسبت به زبان عربی، رفتار ناپسند و خودخواهانهٔ فرمانروایان اموی و عباسی و کارگزاران خودکامهٔ آنان با مردم ایران نیز یکی از انگیزه‌های مهمّ بازدارنده بوده است. همانگونه که یاد شد، همواره حساب اسلام و قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام در نظر مردم مسلمان ایران، از حساب زبان عربی و فرهنگ عرب، جدا بوده است.

از آنجا که نفوذ اسلام و فرهنگ اسلامی در بخش‌های شمالی ایران به ویژه در مناطق کوهستانی به علت صعب‌العبور بودن منطقه، دیرتر از بخش‌های دیگر انجام گرفته، بنابراین، طبیعی است که اثرپذیری زبان و ادب پارسی از فرهنگ قرآن و احادیث نبوی در این مناطق، نیز دیرتر و کندتر بوده باشد. منطقه طبرستان (مازندران) تا نیمهٔ قرن سوم هجری که مازیار پسر قازن به نیرنگ برخی از لشکریان خلیفه عباسی و خیانت شماری از سران سپاه خود مازیار، از سپاه معتصم شکست خورد و از پای درآمد (۲۲۵ هـ)، چنانکه باید با فرهنگ اسلامی آشنایی نداشته است. اما با این همه، در این زمان بیشتر مردم طبرستان و حتی خود مازیار نیز مسلمان بوده است.

در بخش‌های دوردست استان خراسان (خراسان بزرگ) نیز وضعی مشابه وضع شمال وجود داشته است؛ یعنی با آنکه فرهنگ اسلامی در اکثریت سرزمین‌های این استان راه یافته و مردم با آن آشنا گشته بودند، ولی با این همه نمی‌توان پذیرفت که واژه‌ها و ترکیب‌های عربی از قرآن کریم و احادیث نبوی، در زبان و ادب خراسان در دو سه قرن نخستین هجری، گسترش چندانی داشته است. روشن است که از اوایل قرن سوم هجری (از سال ۲۰۰ به بعد) دانشمندانی از خراسان برخاسته و در راه گسترش فرهنگ اسلامی، آثار ارزشمندی در تفسیر قرآن و حدیث و دیگر موضوع‌های علوم اسلامی به زبان عربی از خود به یادگار نهاده‌اند. دانشمندانی چون محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح (۲۵۶-۱۹۴ هـ)، ترمذی (۲۷۹-۲۰۹ هـ) مؤلف الجامع الصحیح، مسلم بن حجّاج نیشابوری (۲۶۱-۲۰۴ هـ) مؤلف کتاب صحیح در حدیث...، از آن جمله‌اند. در خور یاد آوریم که نوشته‌های عربی این بزرگان نمی‌تواند دلیل نفوذ زبان

عربی و آیات قرآن و حدیث، در زبان و ادب پارسی باشد. زیرا در طول تاریخ همواره حوزه فعالیت‌های علمی و پژوهشی اسلامی، جدا از زبان و ادب پارسی حرکت می‌کرده است و دست‌کم تا اواخر قرن چهارم هجری، نشانی از اثرپذیری آشکار از علوم اسلامی در آن، به چشم نمی‌خورد.

بر پایه نوشته محمد بن جعفر نرشخی مؤلف کتاب «تاریخ بخارا» کارگزاران و فرماندهان ارتش اموی بر مردم بخارا و دیگر شهرهای خراسان، سخت می‌گرفتند و بر آنها ستم می‌کردند.^۱ قتیبه بن مسلم فرمانده لشکر عربها از سوی حجاج بن یوسف، در سال ۹۴ هجری برای چهارمین بار شهر بخارا را فتح کرد. پیش از آن، او سه بار دیگر با مردم آن شهر پیکار کرده بود و هر سه بار پس از بیرون رفتن قتیبه از بخارا، مردم آن، به آیین پیشین خود، بازگشته بودند. قتیبه این بار، تدبیری خطرناک اندیشید؛ او خانه‌های مردم بخارا را میان صاحبان آنها و سپاهیان خود تقسیم کرد. نرشخی می‌نویسد:

«قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود يك نيمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند؛ بدین طریق مسلمانی آشکار کرد. ... و مردمان بخارا اول اسلام، در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی در پس ایشان بانگ زدی «بکینتاکنیت»، و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی «نکونبانکونی»^۲ [شاید: نگوبانکنی یعنی سجده].

از آنچه گذشت و نیز به یاری شواهد دیگر می‌توان دریافت که اندازه تأثیر فرهنگ اسلامی و قرآن و حدیث در دو سه سده نخستین هجری در زبان و ادب مردم این استان، به راستی اندک بوده است و نخستین نمونه‌های نظم و نثر قرن چهارم ه در خراسان نیز، گواهی روشن بر این سخن است. نیز دیدیم که مردم بخارا در سالهای پایانی سده نخست هجری حتی نماز را نمی‌توانستند به عربی بخوانند.

در استان نیمروز و بخشهای جنوبی ایران، مانند فارس و کرمان و یزد... نیز به جرأت می‌توان گفت که نفوذ و تأثیر قرآن کریم و فرهنگ اسلامی در زبان و ادب فارسی (البته نه

۱- نوادر المخطوطات ج ۸-۵ ص ۱۶۷-۶۸ (أسماء المغتالین). تاریخ بخارا ص ۶۵.

۲- تاریخ بخارا ص ۶۷-۶۵.

در باور و اعتقاد مردمان، اندک و کم‌رنگ بوده است.

سخن کوتاه آنکه فرهنگ اسلامی در دو سه سده اول هجری، تأثیری یاد کردنی در زبان و ادب پارسی نداشته است. همانگونه که یاد شد این نه بدانجهت بوده که مردم مسلمان ایران نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبر خود، کم توجه بوده‌اند، بلکه علت اصلی آن، چنانکه یاد شد، ناهماهنگی ساختاری زبان عربی با زبان پارسی و دشواری آموزش آن زبان بود و از سوی دیگر، رفتار ناهنجار فرمانروایان و سران عرب زبان با مسلمانان غیرعرب بوده است. دیگر آنکه گویا مسلمانان ایران در پی رفتار ناپسند عربها با مردم غیرعرب و تحقیر زبانهای مردم غیرعرب، به این باور رسیده بودند که ترجمه متن قرآن و شاید متن حدیث نیز و همچنین به کار بردن الفاظ قرآن و حدیث در زبانی جز زبان عربی، با دستور شرع، سازگار نیست. به همین سبب بود که برای ترجمه تفسیر طبری (یا آیه‌ها و قصص قرآنی تاریخ طبری) به فارسی، نظر فقیهان و اسلامشناسان ماوراءالنهر را جویا شده‌اند^۱:

«پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد [پادشاه سامانی] و از ایشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی مرآن کس را که او تازی نداند. از قول خدای -عَزَّ وَجَلَّ- که گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ»^۲

تاریخ یکی از کهن‌ترین نوشته‌های موجود ادب فارسی دری، ۳۴۶ هجریست. آن، مقدمه شاهنامه ابومنصوری است که به برکت وجود شاهنامه فردوسی، از گزند روزگار به دور مانده است.^۳ اصل شاهنامه ابومنصوری، به تشریح پارسی بوده و از میان رفته است؛ ولی نسخه برداران شاهنامه فردوسی، این مقدمه را در آغاز شاهنامه فردوسی آورده و آن را مقدمه‌ای برای شاهنامه استاد طوس پنداشته‌اند. به همین سبب، خوشبختانه این مقدمه که دارای تاریخ دقیق کتابت است، همراه اثر گرانبار فردوسی بزرگ به عنوان رهاوردی بسیار ارزشمند، از يك هزار و هفتاد سال پیش برای زبان فارسی، به جا مانده

۱- این اسنقتا در روزگار منصور بن نوح سامانی (۳۶۵-۳۵۰ هـ)، انجام گرفت.

۲- ابراهیم / ۵، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی / ۵/۱.

۳- هزاره فردوسی ص ۱۶۰؛ بیست مقاله، علامه قزوینی ۳۶/۲.

است. در این مقدمه که نمونه‌هایی از آن را پس از این خواهیم دید، واژه‌های عربی بسیار اندک و به راستی انگشت شمار است.

تأثیر قرآن و فرهنگ اسلامی در نخستین دوره ادب فارسی (از قرن چهارم هجری به این سوی)

در نخستین دوره ادب فارسی به دلیل نفوذ نه چندان زیاد زبان عربی در زبان و ادب فارسی، در نوشته‌ها و آثار شاعران این دوره، واژه‌ها و ترکیب‌های تازی چندانی به چشم نمی‌خورد. همچنین آیات و احادیث نیز در آثار ادبی این دوره، اندک است. آنچه در این راستا دیده می‌شود، بیشتر در قالب‌های: تلمیح، ترجمه و اشاره به آیات قرآن و گاه نیز به صورت اقتباس از آنها است.

پادشاهان سامانی که دارای تباری ایرانی بودند، برای زبان پارسی، اهمیتی ویژه می‌دیدند. بی‌گمان بر پایه همین دل بستگی به زبان و ادب فارسی و ارزش‌های فرهنگ ایرانی بود که برای پر بار ساختن آن، به ترجمه نوشته‌های پر بار از زبان عربی به زبان فارسی، روی آوردند. به دستور یکی دو تن از فرمانروایان این سلسله ایرانی، چنانکه یاد شد، تفسیر طبری و نیز بخشهایی از کتاب تاریخ محمد بن جریر طبری را به پارسی گردانیدند، با بررسی این متنها و مانند آنها، به روشنی می‌توان دریافت که واژه‌ها و ترکیب‌های عربی (آیات قرآن، حدیث، مثل و شعر عربی)، در نخستین نوشته‌های فارسی دری، بسیار کم و ناچیز است.

بر علل کمبود الفاظ عربی در زبان و ادب پارسی دوره‌های یاد شده، دو مورد زیر را نیز باید افزود:

۱- تلاش‌های پیگیر و سرسختانه شعوبه مسلمانان ایران برای درهم شکستن قدرت موهوم و افتخارات جاهلی و بی‌بنیاد عربها، روز به روز، افزایش می‌یافت. آنان از راه تألیف کتابهایی پیرامون بدیها و کمبودهای قوم عرب با عنوان «مثالب العرب» با عنوانهای دیگر از سویی و بر شمردن ارزش‌های خاندانی و ملی و فرهنگی ایرانیان در نوشته‌ها و سروده‌های خویش، از سوی دیگر، فرهنگ عرب و تفکر جاهلی عرب را به ریشخند

گرفتند. پیشتر نیز اشاره شد که فرهنگ عربی و فرهنگ اسلامی، دو موضوع جداگانه است و پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز همواره می‌کوشید تا اندیشه‌ها و بینشهای روزگار جاهلیت عرب را ریشه‌کن سازد و اسلام و مسلمانان را از آن آداب و رسوم و باورهای سوزان، دورنگاه دارد: «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا».

۲- رویدادها و موقعیتهای سیاسی نیز یکی دیگر از عوامل بازدارنده گسترش نفوذ زبان عربی در قلمرو زبان فارسی در قرن چهارم هجری بود.^۱ قرن چهارم در واقع قرن سیطره مطلق ایرانیان و فرمانروایی آنان، بر اکثریت حوزه‌های قلمرو حکومت اسلامی به شمار می‌آید. در بیشتر سالهای این قرن، خلیفه عباسی همچون برده‌ای رام، سر به فرمان پادشاهان شیعی مذهب و مقتدر آل بویه داشت. آنگاه که مُعِزُّالدَّوْلَةِ دیلمی، المُسْتَكْفِی خلیفه عباسی و بهاءُالدَّوْلَةِ الطَّائِع خلیفه دیگر عَبَّاسِی را از تخت خلافت به زیر می‌کشند (۳۳۴ هـ) و آن دو بازاری به دست و پای این دو فرمانروای ایرانی می‌افتند و درخواست گذشت و بخشش می‌کنند^۲ و این موضوع در سراسر ایران آن روز به گوش مردم می‌رسد، پیدا است که دیگر روزگار حکومت عرب سرآمده و در پی آن، زبان عربی و فرهنگ عرب نیز (البته نه فرهنگ اسلامی)، شکوه و توان خود را - دست کم در نظر ایرانیان - از دست داده بود.

هنگامی که متنبی شاعر نامدار عرب در قرن چهارم برای دیدار عضدالدوله به «شعب بَوَّان» در فارس می‌رود و با شعر خود او را می‌ستایند، در آنجا پی به این نکته می‌برد که زبان عربی تا چه اندازه در سرزمین فارس، که از مرکز خلافت عباسی نیز چندان دور نبود، ناتوان و ناچیز گشته است.^۳ متنبی همین معنی را در یکی از بیتهای خود، با درد و اندوه، بیان کرده است:

«وَلَكِنَّ الْفَتَى الْعَرَبِيَّ فِيهَا
عَرِيبُ الرَّجْحِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ»^۴

(چهره و دست و زبان مرد عرب در این سرزمین (فارس)، بیگانه است)، زیرا آنان به فارسی سخن می‌گفتند و به فارسی چیز می‌نوشتند و زبان عربی را در نمی‌یافتند.

۱- آل عمران / ۱۰۳. نیز بنگرید: ضحی‌الاسلام، أحمد امین ۶۳-۷۳/۱.

۲- بنگرید: ظهر الاسلام، أمین ۵۰-۵۱/۱.

۳- ظهر الاسلام ۵۱-۵۳/۱.

۴- همان، ۲۴۷-۲۴۸/۱.

۵- دیوان متنبی ۴۸۷/۴؛ ضحی‌الاسلام ۶۶/۱.

متنبی در جای دیگر دیوان خود، علت این ناتوانی و بی‌رونق‌گشتن زبان و ادب عربی را بدین‌گونه آورده است:

«وَإِنَّمَا النَّاسُ بِالمُلُوكِ وَمَا
تُفْلِحُ عُرْبٌ مُلُوكُهَا عَجَمٌ»
«لَا أَدَبٌ عِنْدَهُمْ وَلَا حَسَبٌ
وَلَا عُهْدٌ لَهُمْ وَلَا ذِمَّةٌ»

(نیکبختی و رستگاری مردم به وجود فرمانروایان باز بسته است؛ مردم عرب که پادشاهانشان عجم (ایرانیان) باشند، رستگار نخواهند شد. آنان نه ادبی دارند و نه ارزش خاندانی؛ نه پیماندارند و نه بر تعهد خویشتن پایبند). البته در نظر متنبی که او را به چیزی نگرفته‌اند، ایرانیان این‌گونه‌اند. ادب و ارزش خاندانی از دیدگاه او، همه از آن تازیان است که گفته شد شعوبیه آن ارزشها را برای جهانیان باز نمودند.

این حالت تا اواخر قرن چهارم هجری دوام داشت و به نسبت ناتوانی زبان عربی در گستره استانهای ایران، زبان پارسی و ادب آن، نیرومندتر می‌گشت «کوششهای شعوبیه ایران و توانایی سیاسی ایرانیان برای درهم شکستن خودخواهیهای بی‌بنیاد متعصبان و اعاده حیثیت فرهنگی خویش، سرانجام با تسلط سیاسی بلامعارض ایرانیان (در حدود یک قرن) بر کانون تصمیم‌گیری و فرمانروایی سرزمینهای اسلامی به نتیجه رسید و زبان فارسی و ادب آن، برای همیشه، استقلال و هویت راستین خود را به دست آورد و آن را نیک نگاه داشت.

از سوی دیگر در این زمان (قرن چهارم)، گذشته از حکومت خاندان بویه، دو خاندان بزرگ و نیرومند ایرانی نیز بر بخشهای گسترده‌ای از سرزمین ایران، فرمان می‌راندند، سامانیان بر خراسان بزرگ و نواحی شرقی ایران و سراسر ماوراءالنهر و خاندان زیار بر گرگان و طبرستان، با اقتدار تمام، حکومت می‌کردند. می‌دانیم که این دو خاندان حکومتی به ویژه سامانیان، در راه نیرو بخشیدن به ارزشهای ایرانی و فرهنگ و ادب پارسی، از هیچ کوششی دریغ نداشتند. مرد آویز سرسلسله زیاران که خود مسلمان بود، می‌گفت: «من حکومت ایران را به این سرزمین باز می‌گردانم و حکومت خود کامگان عرب را از میان بر می‌دارم»^۲.

در پی فراهم آمدن همه این شرایط مساعد، زبان و ادب پارسی دری، با هویت کاملاً ایرانی خود به ویژه در خراسان، درخشیدن گرفت. در این درخشش پاك، زبان و ادب فارسی، با نشانه‌های ظریفی که از فرهنگ اسلامی با خود داشت گامهایی استوار و ارزشمند، به سوی تعالی و جاودانگی برداشت. در پرتو همین شرایط مساعد و زاینده بود که نخستین سراینندگان بزرگ و نام‌آور و هنرآفرینان شعر و نثر پارسی، آشکار گشتند و آثار گرانباری از خود به جا نهادند. شهید بلخی، رودکی، عنصری، بلعمی... همه در این موقعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، پدید آمدند.

از آغاز قرن پنجم هجری (۴۰۰ ه) به بعد، اندک اندک از قدرت سیاسی و سیطره شکوهمند آل بویه کاسته شد. در خراسان حکومت سامانیان در برابر یورش ترکان غزنوی از پای درآمد. در گرگان و طبرستان و دیلمان نیز آشفستگیها و درگیریهای ویرانگر بیشتری رخ داد. در پی این رویدادهای تکان دهنده، دربار بغداد نیز، جانی تازه گرفت و ترکان که در روزگار اقتدار فرمانروایان ایرانی، در انزوا به سر می‌بردند و نقشی در کارهای سیاسی کشور نداشتند، اکنون فرصتی یافتند تا به آرزوها و خواسته‌های سرخورده خود برسند. از این‌رو می‌کوشیدند تا خود را به دستگاه خلافت نزدیک کنند و از آن رهگذر، به هدفهای خویش دست یابند.

به همین سبب محمود غزنوی برای جلب توجه و خرسندی خلیفه، خود را سلطان غازی نامید و دعوی دار تبلیغ دیانت و شریعت گشت؛ به کشتار قرمطیان و باطنیان که دشمن خونی خلیفه بغداد بودند، روی آورد. در ری شمار بسیاری از باطنیان را از دم تیغ گذراند و خوارها از کتابهای آنان را به آتش کشید. در روزگار سامانیان، دیوانهای دولتی به همت دانشمند و ادیب گرانمایه ایرانی ابوالعباس اسفراینی، از عربی به پارسی گردانیده شد، ولی در زمان محمود، احمد حسن میمندی وزیر محمود، بار دیگر آنها را به تازی برگردانید.^۱

این‌گونه رفتارها و مانند آنها، ضربه‌های سنگینی بود که بر پیکر زبان و ادب فارسی فرود می‌آمد. در پی چنین کارها و رفتارهای نسنجیده و دشمنانه در بخشهای دیگر این

۱- ترجمه تاریخ یمنی، ناصح بن ظنر ص ۳۴۵؛ تاریخ و فرهنگ ایران، دکتر محمد محمدی ۱۳۲۷-۱۳۱۰.

سرزمین نیز، رفته رفته از شمار واژه‌های پارسی کاسته می‌شد و بر شمار واژه‌های تازی در زبان فارسی، افزوده می‌شد. این رویدادها و حرکات سودجویانه محمود و دیگر و درباریان او، سبب شد تا واژه‌هایی از زبان عربی، جایگزین برخی از واژه‌های پارسی گردد، ولی این رفتارها نه تنها به گسترش فرهنگ اسلامی نینجامید، بلکه در نهمان خشم مسلمانان راستین را نیز برانگیخت؛ چون انگیزه همه این تلاشها چنانکه یاد شد، انگیزه‌ای مادی بود نه دین‌خواهی و حقیقت‌جویی.

اینک برای روشن شدن مطلب، نمونه‌هایی از نظم و نثر قرنهاى چهارم و پنجم را می‌آورم.

نمونه‌ای از نثر «مقدمه قدیم شاهنامه ابومنصوری» (تاریخ کتابت: ۳۴۶ هـ):
 «سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان و بدکرداران را پاداش و پادافراه برابر دانست... آغاز کار شاهنامه از گردآورده ابومنصور المعمری دستور ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ؛ اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته‌اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند چه اندرین جهان مردم بدانش بزرگوارتر و مایه‌دارتر...»^۱

نمونه‌ای از متن «ترجمه تفسیر طبری»:

«بازگشتیم به قرآن.

۱۹۰-

و کارزار کنید اندر راه خدای یا آنکسها که کارزار کنند با شما و مه از حد اندر گذرید که خدای نه دوست دارد از حد اندر گذرندگان را.

۱۹۲-

و بکشید ایشان را هر کی یابیدشان، و بیرون کنیدشان از هر کجا بیرون کردند شما را و آزمایش سخت‌تر از کشتن، و مه کارزار کنید با ایشان نزدیک مسجد حرام تا کارزار کنند با شما اندران. اگر کارزار کنند با شما کارزار کنید با ایشان...»^۲.

۱- بیست مقاله علامه قزوینی ۳۰-۳۱/۲.

۲- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی ۱۲۸/۱.

نمونه‌هایی از اشعار فارسی که از قرآن اثر پذیرفته‌اند (از اواخر قرن سوم تا اوایل قرن پنجم هـ)

ببرده نرگس تو آب جادوی بابل ^۱	گشاده غنچه تو باب معجز موسی ^۱
مهر مفکن بر این سرای سپنج	کساین جهان پاک بازمی نیرنج ^۲
جهانا همانا فسوسی و بازی	که بر کس نیایی و باکس نسازی ^۳
جهانا سراسر فسوسی و باد	به تو نیست مرد خردمند شاد ^۴
من همی خندم جایی که حدیث تو کنند	و اندرون دل دردی که هوالله علیم ^۵
از دور به دیدار تو اندر نگرستم	مجروح شد آن چهره پرحسن و ملاحظت
و ز غمزه تو خسته شد آرده دل من	وین حکم قضایی است، جراحت به جراحت ^۶
بسه بسینندگان آفریننده را	نیینی مرنجان دو بسیننده را ^۷
همان که درمان باشد، به جای درد شود	و باز درد همان کز نخست درمان بود ^۸

در بیت نخست این نمونه‌ها رودکی از راه تلمیح، به دو آیه از قرآن، چشم داشته است. مصراع نخست به آیه «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكِينَ مِنْ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ...»^۹.

در مصراع دوم، شاعر به آیه «... وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ»^{۱۰}، تلمیح دارد که یکی از معجزه‌های حضرت موسی (ع) بوده است که دست در گریبان خود می‌کرده و بیرون می‌آورده و چون ستاره‌ای تابناک، می‌درخشیده است. بقیه ابیات نیز به ترتیب، هر يك تلمیح یا گاهی اقتباسی است از آیه‌های:

«و ما الحياة الدنيا إلا لهو و لعب»^{۱۱} (بیت‌های ۲، ۳، ۴).

«... إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۱۲} (بیت ۵). بیت‌های ۶ و هفت، به آیه قصاص: «... وَالسِّنَّ

۱- دیوان ابوعبدالله رودکی ص ۴۹۲. ۲- دیوان ابوعبدالله رودکی ص ۴۵۵.

۳- تاریخ بیهقی، محمدبن حسین بیهقی ص ۳۷۷ (از ابوالطیب مُصَبِّی)؛ دیوان رودکی ص ۴۵۵.

۴- شاهنامه فردوسی ۱/ فریدون بیت ۸۹۸ (چاپ مسکو).

۵- گنج سخن، دکتر صفا ۲۴/۱ (معروفی بلخی).

۶- پیشاهنگان شعر فارسی، دکتر دبیر سیاقی ص ۷۹ (ابوشکور بلخی).

۷- شاهنامه فردوسی ۱/ بیت ۵. ۸- دیوان رودکی ص ۴۵۵.

۹- بقره ۱۰۲. ۱۰- أعراف ۱۰۸/ نیز طه ۲۲/ و چند سوره دیگر.

۱۱- أنعام ۳۲. نیز چند سوره دیگر. ۱۲- آل عمران ۱۱۹/ و چند سوره دیگر.

بِالسَّنِّ وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ^۱...» تلمیح دارد.

بیت‌های: ۸ و ۹، به ترتیب به آیه‌های: «لَا تُذِرْكُمُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُذِرْكُمُ الْأَبْصَارَ...»^۲ و «...» و عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُهُ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ^۳...» تلمیح دارد. نمونه‌هایی از نثر قرن پنجم هجری (از تاریخ بیقهی):

«نسخه عریضه که ارکان دولت محمودی از تکیناباد بخدمت امیرمسعود بهرات انفاذ داشتند.

زندگانی خداوند عالم سلطان اعظم ولی‌النعم دراز باد در بزرگی و دولت و پادشاهی و نصرت و رسیدن بامانی و نهمت در دنیا و آخرت. نبشتند بندگان از تکیناباد روز دوشنبه سوم شوال از احوال لشکر منصور که امروز اینجا مقیم‌اند بر آن جمله که پس از این چون فرمان عالی در رسد فوج فوج قصد خدمت درگاه عالی خداوند عالم سلطان بزرگ ولی‌النعم أطال الله بقاءه^۴ و نصّر لواءه^۵ کنند که عوایق و موانع برافتاد و زایل گشت و کارها یک‌رویه شد و مستقیم و دلها بر طاعت است و نیتها درست^۶».

(از تاریخ گردیزی):

«و یعقوب با ایشان به نیشابور آمد و محمدبن طاهر مرابراهیم صالح المروزی را برسالت نزدیک یعقوب فرستاد گفت، اگر بفرمان امیرالمؤمنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم و اگر نه بازگرد. چون رسول بنزدیک یعقوب رسید و پیغام بگزارد یعقوب شمشیر از زیر مُصلی بیرون آورد و گفت عهد و لویای من این است^۷».

(از قابوسنامه):

«و بدان نام که مادر و پدر نهند همداستان مباش که آن نام نشانی باشد؛ نام آن باشد که تو بهتر بر خویشان نهی تا از نام جعفر و زید و عمرو و عثمان و علی، باستاد و فاضل و حکیم اوفتی که اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد صحبت هیچ کس را نشاید و هر که را در وی این دو گوهر یابی چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را بکار

۱- مانده / ۴۵.

۲- أنعام / ۱۰۲.

۳- بقره / ۲۱۶.

۴- تاریخ بیقهی ص ۱۲-۱۳ (متن نامه از ۴۲۱ هـ سال مرگ محمود غزنوی).

۵- تاریخ گردیزی، عبدالحی بن ضحاک گردیزی ص ۷ (سال تألیف کتاب، حدود ۴۴۰ هـ).

آید. و بدان که از همه هنرها بهترین هنری، سخن گفتن است که آفریدگار ما جَلَّ جَلَالُهُ از همه آفریده‌های خویش آدمی را بهتر آفرید و آدمی فزونی یافت بر دیگر جانوران بده دَرَجَ (قابوسنامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ص ۲۷-۲۸).

نمونه‌ای از سروده‌های قرن پنجم هـ:

چو بر قوم عاد آیت باد صَرَصْرَا	چو اندر هوا کوه بر قوم موسی
جنگ را همچون عصای موسی عمران شود ^۱	صلح را همچون دعای عیسی مریم بود
بجست او چون یکی عفریت‌ها یل ^۲	نشستم از برش چون عرش بلقیس
با نور و ضیاء، لیلۃ القَدْرِ ^۳	با رنگ و نگار، جَنَّتِ العَدْنِی
نتیجهٔ سخطش کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٌ ^۴	نشان رفقتش یُحِیِّ العِظَامَ وَهِيَ رَمِیم
چنانکه جادو جادوان عصای کلیم ^۵	فرو خورد حشرات زمانه نیزهٔ او
گران آید مر آن کس را بروز حشر میزانه ^۶	کرانایدگران امروز رفتن برره طاعت
که این هر دو ان عادت مصطفی است ^۷	گزین کن جوانمردی و خوی نیک

در بیت‌های ۱ و ۲، عنصری به ترتیب به چهار آیه زیر، تلمیح دارد:

«وَوَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ المَنَّانَ وَالسَّلْوَى^۱». «وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِیحِ صَرَصْرٍ عَاتِيَةٍ^۲». «وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ وَأُحِبِّي المَوْتِی بِإِذْنِ اللّهِ^۳». «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ نُجْعَانٌ مُّبِينٌ^۴».

در دو بیت منوچهری (۴ و ۳)، سه تلمیح و یک اقتباس در پایان، انجام گرفته است.

آیه‌های مورد نظر به ترتیب، بدین‌گونه است:

«إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ... وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ^{۱۲}». «قَالَ عَفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ^{۱۳}...». «جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا^{۱۴}...». «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَیْلَةِ القَدْرِ^{۱۵}».

- | | |
|--|--|
| ۱- دیوان عنصری، بیت ۳۷۱. | ۲- دیوان منوچهری ص ۵۵. |
| ۳- همان / ب ۱۴۳۸. | ۴- دیوان عثمان مختاری ص ۳۸۳. |
| ۵- دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۰۷. | ۶- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق ص ۵. |
| ۷- همان، ص ۹. | ۸- أعراف / ۱۶۰، بقره / ۵۷. |
| ۹- الحاقه / ۶، فُصِّلَتْ / ۱۶، قمر / ۱۹. | ۱۰- آل عمران / ۴۹. |
| ۱۱- أعراف / ۱۰۷ نیز سوره‌های دیگر. | ۱۲- نمل / ۲۳. |
| ۱۳- نمل / ۳۹. | ۱۴- نمل / ۳۱ و آیات دیگر. |

در بقیه آیات نیز، اقتباس یا تلمیحهایی به آیات قرآن به ترتیب زیر، صورت گرفته است:

بیت ۵ اقتباسی است از دو آیه: «... قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِطَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ^{۱۶}»
 «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَأَنْ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ^{۱۷}...» «أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا تَلْقَفَ مَا يَأْفِكُونَ^{۱۸}»
 «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَالِحُونَ^{۱۹}». «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^{۲۰}».

نمونه‌های داده شده هر چند اندک است، ولی با این همه، مقایسه نمونه‌های نثر و نظم پارسی قرن چهارم با نمونه‌های قرن پنجم، به خوبی می‌تواند تفاوت‌های بسیاری را میان نوشته‌های این دو دوره سامانی و غزنوی به ما نشان دهد. يك نگاه گذرا به نمونه نثر مقدمه شاهنامه ابومنصوری و سنجش آن با نمونه نثر بیهقی، به روشنی نشان می‌دهد که در این فاصله زمانی در حدود هفتاد سال، چه دگرگونی در سبک نثر فارسی پدید آمده است.

همچنین نمونه‌های نثر داده شده گویای آنست که دگرگونی زبان و ادب پارسی در فاصله این دو دوره، در همه استانهای ایران به يك اندازه نبوده است. می‌بینیم که متنهای زین‌الأخبار گردیزی و قابوسنامه، به اندازه متن تاریخ بیهقی که از نوشته‌ها و اسناد دیوان رسالت غزنوی، تألیف و تنظیم گشته، زیر نفوذ واژه‌ها و ترکیبهای عربی قرار نگرفته است. بی‌گمان همه متنهای مورد گفت‌وگو، با فرهنگ اسلامی در آمیخته و نشانه‌های تأثیر قرآن و حدیث در آنها، آشکارا دیده می‌شود ولی در برخی از آنها این اثرپذیری، بسیار و بسیار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۱۵-القدر / ۱۱.
 ۱۶-بیت / ۷۸.
 ۱۷-الرحمن / ۲۶.
 ۱۸-أعراف / ۱۱۷، نیز آیه‌های دیگر.
 ۱۹-أعراف / ۷.
 ۲۰-قلم / ۴.

مصادر و منابع مقاله:

- ۱- بیست مقاله، علامه محمد قزوینی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- ۲- پیشاهنگان شعر پارسی دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۱.
- ۳- تاریخ بخارا، محمد بن جعفر نرشخی، تصحیح مدرس رضوی، توس، تهران ۱۳۶۳.
- ۴- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، دکتر فیاض، دکتر غنی، چاپخانه بانک ملی، تهران ۱۳۲۴.
- ۵- تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۴.
- ۶- تاریخ و فرهنگ ایران، دکتر محمد محمدی، انتشارات یزدان، تهران ۱۳۷۲.
- ۷- البیان و التبیان، عمرو بن بحر جاحظ، عبدالسلام محمد هارون، القاهرة ۱۳۸۰ هـ.
- ۸- ترجمه تاریخ یمینی، ناصح بن ظفر، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۲۵۳۷.
- ۹- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹.
- ۱۰- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، دانشگاه تهران ۱۳۴۹.
- ۱۱- الخلیج الفارسی عبر القرون و الأعصار، علیرضا محمد، مجمع الأدب و الفنّ ایرانی، تهران ۲۵۳۵.
- ۱۲- دیوان ابو عبدالله رودکی، تصحیح عبدالغنی میرزایف، تاجیکستان شوروی ۱۹۵۸.
- ۱۳- دیوان عنصری، تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات سنایی، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۴- دیوان ابوالفرج رونی، تصحیح محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان مشهد ۱۳۴۷.
- ۱۵- دیوان عثمان مختاری، جلال الدین همایی، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۱.

- ۱۶- دیوان منوچهری دامغانی، دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۴۷.
- ۱۷- بلدان الخلافة الشرفیه، لسترنج، ترجمه بشیر فرنسیس، کورکیس عواد، بغداد ۱۳۷۳ ق
- ۱۸- دیوان منتبئی، تصحیح بوقوقی، نشر مصطفی محمد، مصر ۱۳۵۷ ق.
- ۱۹- زین الأخبار (تاریخ گردیزی)، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، با مقدمه علامه قزوینی، کتابخانه ادب، تهران ۱۳۱۵.
- ۲۰- شاهنامه فردوسی، انتشارات ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۳ م
- ۲۱- صُحی الإسلام، أحمد امین، دارالکتاب العربی، بیروت [بی تاریخ نشر]
- ۲۲- ظهراً للإسلام، أحمد امین، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۸ ق.
- ۲۳- قابوسنامه، عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، دکتر غلامحسین یوسفی، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲.
- ۲۴- گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۳۴.
- ۲۵- المسالك و الممالك، ابن خردادبه، مکتبه المثنی، بغداد ۱۸۸۹ (عکس از روی چاپ اروپا).
- ۲۶- المعرب، جوالیقی. اسدی (از روی چاپ مصر)، تهران ۱۹۶۶.
- ۲۷- نوادر المخطوطات، عبدالسلام محمد هارون، لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة ۱۳۷۳ ق.
- ۲۸- هزاره فردوسی (مجموعه مقالات) دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.